

نقدی بر نقد

«دزدی های رحمان بابا از حافظ شیراز»



دکتور زمان ستانیزی

بر حضيض طالع اهل سخن باید گریست

خامه‌ها را یک قلم سر در سیاهی داده اند

«حضرت ابوالمعانی بیدل»

مقدمه: در فضای مکرر تعصبات نژادی/زبانی کشور ذهنیت‌هایی ایجاد شده که پشتون بودن را جرم می‌پندارند، به پشتو سخن گفتن را گناه می‌نامند و حالا سنگ سیاه دیگری بر فرق این تعصب زدایی می‌کوبند که شعر به پشتو سرودن را دزدی قلمداد می‌کنند.

شماری از اشخاص افراطی، عمر گرانبهای خود را عطف بی اعتبار ساختن آثار ادبی نظم و نثر زبان پشتو کرده بر شعرا، ادبا، دانشمندان و مورخان پشتو زبان می‌تازند تا زبان و فرهنگ و ادب پشتو و پشتون‌ها را توهین کرده باشند. بدون آنکه متوجه شوند که همین شیوه کار آن‌ها نشانه بی‌فرهنگ بودن ایشان است؛ زیرا بهره، ثمره و حاصل مثبتی از آن نصیب هیچ‌کس نمی‌شود. هیچ قومی بی‌فرهنگ نیست و بی‌فرهنگ جلوه دادن یک گروه، به فرهنگ گروه دیگر نمی‌افزاید.

علاوۀ این پشتو ستیزان، آثار ادبیات فارسی دری را میراث قومی/نژادی خود دانسته بدون آنکه بدانند که شعر و ادب زبان فارسی دری هرگز مربوط به یک قوم، یک نژاد، یک کشور و یا یک ملت نبود، بل مربوط به یک تمدن گسترده اسلامی منطقه آسیای جنوب غربی است که در قلمرو تاریخی آن فارسی دری زبان ادب و عربی زبان علم پنداشته شده، همگان شعر و ادب را به فارسی دری و طب و حکمت، ریاضی، جغرافیا و تاریخ را به عربی می نوشتند. مثلاً بیدل ترک نژاد به فارسی شعر سرود و ابن سینای اریایی نژاد قانون طب را به عربی نوشت. ذهنیت تعصب‌اندوده امروزی را بر واقعیت های تاریخ تحمیل کردن جهالت بیش نیست.

نقد سیاه سنگ

آقای صبوراالله سیاه سنگ کوششی به‌خرج داده تحت عنوان «دزدی های رحمان بابا از حافظ شیراز» افراد بی شماری دیدگاه او را آغشته با تعصب دانسته و نوشته او را کج قلمی در خدمت تفوق‌گرایی زبانی پنداشته اند.

من با شخص و شخصیت آقای سیاه سنگ آشنایی ندارم جز این که او لقب بابای رحمن بابا، شخصیتی که بیش از سی میلیون مردم او را پدر می خوانند در کنایه تمسخر کرده و بدون اعتنا و پابندی به اصول علوم بدیع و عروض او را دزد شمرده که در تعبیر گسترده استنباط اتهام این دزدی در تحقیر و توهین از رحمن بابا به شیفتگان کلام او که روی هم‌رفته پشتون ها هستند نیز محول می شود. آن که به کرامت دیگران حرمت نمی گذارد در واقع خود را احترام نمی کند.

من به حیث یک نویسنده که گاهی خامه اش سر بر سجاده سپید نهاده صفحه ایام را با رنگ معانی اندیشه و خیال می آمیزد برداشت و پنداشتم را با خوانندگان در میان می گذارم به امید آنکه درایت نصیب همه ما شود تا از فصل فاصله گیریم و به وصل توصل یابیم. این تقابل اندیشه صرف در رابطه با استعمال کلمه «دزدی» معیار نقد و ادب را در «نقد ادبی» آقای سیاه سنگ مورد بررسی و سوال قرار می دهد.

آقای سیاه سنگ سه بخش «نقد» خویش را به اصطلاحات انگلیسی نام گذاری می کنند و از تصادف نافرجام هر سه اصطلاح را نادرست به کار برده اند.

(۱) سرقت آشکار در روز روشن یا daylight robbery

(۲) دزدیدن اندیشه یا plagiarism در پوشش تظاهر اندر تغافل

۳) قاجاق تکنیک یا shadowing برخی از سرودهای {احتمالاً سروده ها} بابا نشانه هایی از «رندی» هنر حافظ را در خود نهفته دارند.

همین نام گذاری بخش های سه گانه نقد او به زبان انگلیسی خود می رساند که اینجا یک دیدگاه و روش که معمول نوشته های تحقیقات علمی است بر فرهنگ ادب و شعر عروضی (که در غرب به سطح و سویه آن جز اصطلاحی باقی نمانده) تحمیل شده است.

۳- آقای سیاه سنگ برای توجیه بیشتر اتهام خود به زبان انگلیسی قلم فرسای کرده آن را daylight robbery نامیده است. احیاناً کاربرد عبارت daylight robbery این مطلب را می رساند که سرقت در ساعات ماه های تابستانی که اوقات شب‌روزی یک ساعت جلو تنظیم می شوند به وقوع پیوسته، ولی احتمالاً منظور آقای سیاه سنگ استعمال اصطلاح robbery in bright daylight بوده که معنی سرقت در روز روشن را افاده می کند. از نگاه دستوری اولی عبارت است و دومی اصطلاح و از هم کاربرد متفاوت دارند.

۲- اصطلاح plagiarism به معنای عدول از روش و روند مقبول اصول تحقیق است در نوشته های علمی که آن را می توان در رابطه با محتوا، متن و مقصود مطلوب نگارنده چنین تعریف و توضیح کرد:

الف: محتوا- در محتوای نوشته ها و رساله های علمی معمولاً plagiarism به تعاملی اطلاق می شود که شخص نظریه ها، مفکوره ها، اختراعات یا اکتشافات دیگران را از خود قلمداد کرده ادعای تصاحب آن را کند. این گونه دستبرد به حریم علمی دیگران جرم نابخشودنی پنداشته شده، اعتبار علمی، صداقت و راستکاری یک محقق را مورد سوال قرار می دهد.

ب: متن- در متون علمی به شمول نثرهای ادبی اصطلاح plagiarism به اقتباسات بدون ذکر مؤخذ اطلاق می شود که بعضاً عمدی و گاه گاهی هم در نتیجه سهل انگاری صورت می گیرد.

ج: نیت- در مواردی که چنین قصر و کوتاهی به اثر سهل انگاری یا oversight به میان می آید و مقصد و مطلب نویسنده عمداً دزدی علمی/ادبی نباشد، این اشتباه یک سهو و سهل انگاری پنداشته می شود، نه جرم اخلاقی و طبعاً اصلاح می شود.

۳- کاربرد اصطلاح shadowing در این مورد طوری وانمود می کند که گویا رحمن بابا مرد بدون جرات اخلاقی و عارف فاقد شیوه رندی بود و اگر احیاناً به رندی تظاهر هم می کرد، آن را حتماً از حافظ آموخته است. معیار قضاوت این اتهام به نظر آقای سیاه سنگ همانا استفاده از تشبیهات و استعاره های همگون عرفانی است که شیوه خاص شعرای متصوف است.

اگر صفاتی را که هواخواهان آقای سیاه سنگ او را بدان موصوف می دانند و او را شایسته آن می پندارند، که ممکن چنین هم باشد، باید این امر را پذیرفت که آقای سیاه سنگ با علم بدیع، فنون ادبی، کاربرد صور خیال، تزئینات شعری و اصول آرایش های سبک های شعری آشنایی دارند. سوال در اینجاست که چرا آقای سیاه سنگ نخواستند شعر را بر مقیاس های علم بدیع و عروض وزن کند تا بر مبنا و مقیاس اصول تحقیق.

معیار و مقیاس رساله های تحقیقاتی (روی همرفته مروج در غرب) را در مورد اشعار تصوفی عرفا (روی همرفته تعامل شعر عروضی شرق) به کار بردن خود بدان ماند که مقدار و حجم آب را به تول و ترازو تعیین کرد تا به پیمان و لیتر.

آقای سیاه سنگ حتماً می دانند که شعر علم نیست و در آن لزوماً نظریات و اندیشه های علمی مطرح نمی شود. شعر هنر است. شعر بر وجوه الهام و خیال استوار است و در آن به تزئینات، فنون و آرایش های ادبی توجه می شود. در شعر غلو و اغراق نه تنها که جایز است، بل تشویق هم می شود. در شعر اقتباس و تقلید به مفهوم ستایش از شاعر دیگری مشهود است، نه به مفهوم دزدی.

در متون (مصراع) شعری خاصاً شعر عروضی احتمال تکرار و تسلسل ابیات هموزن، استعاره های معمول و کثیرالاستعمال، کلمات و اصطلاحات عرفانی همگون، استعمال ترکیب عبارات مروج چون خال و خط، شمع و پروانه و گل و بلبل برای ترسیم ذهنی تصاویر خیال برانگیز در قالب عبارات شاعرانه یک امر حتمی است.

آنچه این گرایش را بیشتر معمول و مقبول می کند قواعد علم عروض است که بر حسب آن اوزان اشعار را باید تنها در محدوده ۱۹ بحر تنظیم کرد. از این سبب اشعار خاصاً اشعار استقبالیه ناگزیر هموزن، هم قافیه و همگون می آیند. با درک این تفاوت عمده می توان گفت که آنچه در قلمرو علمی و تحقیقی از نگاه محتوا، متن و قصد مطلب دزدی علمی قلمداد شده می تواند، در شعر عروضی مقبول، مرغوب

و مطلوب پنداشته می شود که در واقع امر تمجید و استقبال از شاعران دیگر محسوب می شود. توجه و التفات به این ملحوظات و پیروی از آن در قدم اول تعریف و توضیح دو مطلب کلیدی «دزدی» و «نقد» آقای سیاه سنگ را رد می کند.

فشرده بخشی از روش های معمول صنایع شعری مربوط این بحث را صرف برای معلومات خوانندگانی که با علم عروض آشنایی کمتر دارند در میان می گذاریم تا در توضیحات این نقد بر نقد ممد واقع شوند:

۱- **تضمین:** آن است که شاعری بر حسب نیاز یا هنرنمایی، مصراع، یک یا چند بیت از شاعر دیگری را با ذکر نام وی در ضمن اشعار خود بیاورد.

۲- **اعتذار:** آنکه شاعر از عهده مدح ممدوح به طور شاید و باید برآمده نتواند یا در ستودن از ممدوح عذر بخواهد و آنگاه که موفق شود آن را حسن اعتذار می نامند.

۳- **استقبال:** آنکه اندیشه شاعر دیگر را ستوده پیوسته با اندیشه او شعری بسراید و معمولاً بیت اول شعر آن دیگری را در نقل قول می ستایند.

۴- **تقریظ:** عبارت است از ستودن سبک یا صور خیال شعر شاعر دیگری.

۵- **تقلید:** آنکه شیوه شعر سرایی شاعر دیگری را بر فحوای وجیزه «تقلید بهترین تمجید است» در رقابت ستایش کنند.

۶- **عاریت الهام:** آن است که از شعر شاعری دیگری الهام بگیرد و در تمجید و تحسین با او همنوایی کند.

۷- **اقتفا:** آنکه شاعری شعرش را هم قافیه شاعری دیگری بسراید.

پس شخصی که در رابطه با شعر و ادب صفات برزندگی نثارش می شود باید با صنایع شعری در کلیت یا کم از کم با اصطلاح استقبال در شعر بلدیت داشته باشد، ولی آقای سیاه سنگ که می بایست این استعداد ادبی را در نوشته خود منعکس می کرد، در هیچ کدام از انتقادهایش به اصول علم بدیع اشاره نکرده، صرف با دیدن کوچک ترین شباهت کاربرد استعاره های معمول و کثیرالاستعمال رحمن بابا را به

«دزدی» (ادبی) متهم کرده، اشعارش را عمداً طوری ترجمه کرده که از روی آن پیش فرض ناقص خود را به کرسی بنشانند.

با در نظر داشت این اصول می دانیم که حافظ شیرازی بیشتر از هر شاعر دیگر فارسی دری از شعرای دیگر استقبال کرده چنان که اولین بیت دیوان او «آلا یا آیهَا السَّاقِیْ اَدِرْ کَاساً و ناولِهَا» را هم به یزید ابن معاویه نسبت می دهند و هم به امیر خسرو دهلوی (و بنده هم از آن استقبال کرده ام):

امیر خسرو دهلوی:

شراب لعل باشد قوت جان ها قوت دلها

آلا یا آیهَا السَّاقِیْ اَدِرْ کَاساً و ناولِهَا

خواجه حافظ شیرازی:

آلا یا آیهَا السَّاقِیْ اَدِرْ کَاساً و ناولِهَا

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکها

زمان ستانیزی:

آلا یا آیهَا السَّاقِیْ اَدِرْ کَاساً و ناولِهَا

که جام جلوه رویت رباید رنگ باطلها

حافظ نه تنها بیشترین تعداد استقبالیه ها را سروده، بل در بیشتر آن ها خاصتاً از سعدی و خواجو مصراع یا ابیات آن ها را عیناً نقل قول کرده و در موارد دیگر اشعاری سروده که توأمأ هم وزن و هم قافیۀ اشعار سعدی و خواجو هستند. به سراغ چند نمونه از استقبالیه های حافظ از سعدی شیرازی و خواجوی کرمانی می رویم:

۱- سعدی:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

یکی تمام بود مطلع بر اسرارم

حافظ:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

که آشنا سخن آشنا نگه دارد

۲- سعدی:

هفتاد زلت از نظر خلق در حجاب

بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنیم

حافظ:

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب

بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

۳- سعدی:

به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم

ز من بریدی و با هیچ کس نپیوستم

حافظ:

اگر چه خرمن عمرم غم تو داد به باد

به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم

۴- سعدی:

من از آن روز که در بند توام آزادم

پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

حافظ:

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

من از آن روز که دریند توام آزادم

۵- سعدی:

کجا خود شکر این نعمت گزارم

که زور مردم آزاری ندارم

حافظ:

من از بازوی خود دارم بسی شکر

که زور مردم آزاری ندارم

۶- سعدی:

سعدی تو کیستی که دم دوستی زنی

دعوی بندگی کن و اقرار چاکری

حافظ:

در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند

اقرار بندگی کن و اظهار چاکری

۷- سعدی:

سر از کمند تو سعدی به هیچ روی نتابد

اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی

حافظ:

خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آب است

اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی

و این هم چند نمونه از استقبالیه‌های حافظ از **خواجوی کرمانی**:

۱- **خواجو**:

خرقه رهن خانه خمار دارد پیر ما

ای همه زندان مرید پیر ساغر گیر ما

حافظ:

ما مریدان روی سوی قبله چون آریم چون

روی سوی خانه خمار دارد پیر ما

۲- **خواجو**:

تا دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته‌ایم

ای بسا عاقل که شد دیوانه زنجیر ما

حافظ:

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است

عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

۳- **خواجو**:

گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست

همچنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما

حافظ:

در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم

کاین چنین رفته‌ست در عهد ازل تقدیر ما

۴- خواجه:

تا ببینند مگر نور تجلی جمال

همچو موسی ارنی گوی به میقات آیند

حافظ:

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم

همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم

۵- خواجه:

گرم بهر سر موی هزار جان بودی

فدای جان و سرش کردمی به جان و سرش

حافظ:

بگفتمی که چه ارزند نسیم طره دوست

گرم به هر سر موی هزار جان بودی

۶- خواجه:

آیا صبا خبری کن مرا از آن که تو دانی

بدان زمین گذری کن در آن زمان که تو دانی

حافظ:

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی

گذر به کوی فلان کن در آن زمان که تو دانی

۷- خواجو:

خرم آن روز که از خطه کرمان بروم

دل و دین داده ز دست از پی جانان بروم

حافظ:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

۸- خواجو:

دل صنوبریم همچو بید می لرزد

ز بیم درد فراق تو ای صنوبر دل

حافظ:

دل صنوبریم همچو بید لرزان ست

ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست

در موارد بالا خاصتاً در چند مثال از استقبالیه **حافظ** از **خواجوی کرمانی** می بینیم که همگونی این ابیات به تفاوت ۱۰/۹ است که به آسانی می توان آن ها را به زعم آقای سیاه سنگ «دزدی» نامید.

علاوتاً **حافظ** از **سعدی** در ۹۱ مورد، از **خواجوی کرمانی** در ۶۶ مورد، از **سلمان ساوجی** در ۶۳ مورد، از **اوحدی** در ۵۴ مورد، و . . . چنان استقبال کرده اند که یک کلمه، اصطلاح، یا یک استعاره نی، بل ابیات کامل آن ها را با عبارات آن ها با کمترین تفاوت در اشعار خود گنجانیده. تنها در مورد همین چهار شاعر اقتباسات وی از ۲۷۴ مورد تجاوز می کند که به این ترتیب در بیشتر از ۵۵ درصد ۴۹۵ غزل **حافظ**، طبق معیار آقای سیاه سنگ، «سرقت در روز روشن» صورت گرفته است.

اگر استقبال و اقتباس را «دزدی» تعریف کنیم، اتهام آن را می توان بالای **حافظ** آسان تر به اثبات رساند تا بالای **رحمن بابا**. صرف دسترسی به آثاری که می تواند احتمال وقوع چنین «دستبرد» را بالا ببرد می تواند دلیل چنین مدعا شود.

حافظ از شعرای همشهری خود مثل **سعدی** و معاصر خودش **خواجو** که بیشتر عمرش را در شیراز گذراند استقبال بیشتر کرده. **خواجو** در زمان حیات **حافظ** شاعر شناخته شده بود که **حافظ** حتماً به اشعار او دسترسی داشت. استقبال **حافظ** از **امیر خسرو دهلوی** را هم می توان از همین دسترسی ها پنداشت؛ زیرا **حافظ** در جوانی نسخه نویسی بود و گویند نسخه پی از دیوان **امیر خسرو دهلوی** که به قلم **حافظ** نوشته شده در کتابخانه پی در سمرقند موجود است. پس نه تنها این که **حافظ** به هر منبع که دسترسی داشت استقبال یا به زعم آقای سیاه سنگ دزدی کرده، بل این را هم می توان گفت که احتمالاً همین نسخه نویسی دیوان **امیر خسرو** باعث شده که شعر **حافظ** از موسیقایی خاص طرز هندی برخوردار باشد.

ولی آقای سیاه سنگ همه این ها را نادیده گرفته بر اتهام دزدی **رحمن بابا** اصرار می کنند و به صراحت می نویسند که **رحمن بابا** «صداقت» را نمی شناخت و در مورد استقبال او از **حافظ** می افزایند: «توارد دو سه مصرع همگون گناه کبیره نیست. دو و سه کم اند، چهار و پنج تصادف را نیز می توان بخشید، ولی بیشتر از هشتاد مصرع **حافظ** را در بازار سیاه پشاور به نام خود بهتان بستن و گران فروختن هرچه شود، هنر نمی شود؛ زیرا امانت را خاک خیانت نمی کند، چه رسد به بابایی که خود را پارسای خاکسار می نامد.»

آقای سیاه سنگ با همه این تظاهر به صداقت مآبی اش از صدها اقتباس **حافظ** از شعرای دیگر خود را کاملاً بی اطلاع نشان می‌دهد، ولی به استثنای کج ترجمه های آقای سیاه سنگ، چند مورد محدود استقبال رحمن بابا را «دزدی» قلمداد می‌کنند. این تناقض اعتبار علمی و صداقت آقای سیاه سنگ را شدیداً مورد سوال قرار می‌دهد.

اگر مجوزات اصول بدیع را نادیده بگیریم و به زعم آقای سیاه سنگ همگونی عبارات در مصراع را «دزدی» بنامیم کمتر شاعری پیدا خواهد شد که مرتکب چنین «جرم» نشده باشد. استقبال در شعر عروضی چنان وافر است که حتی شعرای دیگر هم از **حافظ** استقبال کرده اند؛ مثلاً **ابن حسام خوسفی** که در ۲۵ مورد از حافظ استقبال کرده، یا مثلاً استقبال مسلسل **اوحدی**، **حافظ** و **اقبال لاهوری** که اخیرالذکر در ستایش کابل سروده اند:

اوحدی:

مده به شاهد دنیا عنان دل، زنها!

که این عجزه عروس هزار داماد است

حافظ:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجزه عروس هزار داماد است

اقبال:

هزار مرتبه کابل نکوتر از دهلی است

که آن عجزه عروس هزار داماد است

شعرایی که در همین بحر، با همین وزن و قافیه اشعار استقبالیه سروده، عبارت اند از ظهیر فاریابی، مولانای رومی، سعدی شیرازی، اوحالدین انوری، عماد فقیه، ناصر بخارایی و کمال خجندی. پس حسب معیار و مقیاس آقای سیاه سنگ همه این ها را باید دزد نامید.

حالا بر می‌گردیم به «دزدی‌های رحمان بابا از حافظ شیراز». در رابطه بین اشعار مورد بحث حافظ و رحمن بابا جز کاربرد اصطلاحات کثیرالاستعمال شعری، استعاره‌های معمول عرفانی و عبارات آرایش‌های ادبی مروج، هیچ شباهتی وجود ندارد مگر آن‌که چنین شباهتی بر آن‌ها تحمیل شود و آن هم بر منوال ذهنیتی که اصطلاحات و مفاهیم مشترک و معمول در ادبیات عرفانی عربی، ترکی، پشتو، اردو، کردی، بلوچی و دیگر زبان‌های حیطهٔ ثقافت ادبی جهان اسلام در منطقه را در انحصار یک شاعر یعنی حافظ و منحصر به یک زبان یعنی فارسی دری قلمداد کنیم.

نمونه‌هایی از ترجمه‌های آقای سیاه سنگ به سه بخش تقسیم شده. **اول** نمونه‌هایی که او آن را «سرقت آشکار در روز روشن» نامیده‌اند که اغلب به نظر ایشان باید واضح‌ترین مثال‌هایی باشند که گویا **رحمن بابا** از حافظ «دزدی» کرده. نمونه‌های او را از دیدگاه **اقتباس و استقبال** تحت مذاقه و بررسی قرار می‌دهیم:

حافظ:

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من

آری! به یمن لطف شما خاک زر شود

رحمن بابا:

چی پی زر کپر زیر رخسار زما د خاورو

عاشقی نه وه په باب زما کیمیا وه

بیت بالا را می‌توان استقبال رحمن بابا از شعر حافظ پنداشت، ولی استعمال دو اصطلاح مرتبط عرفانی یعنی «کیمیا» و «زر» به همین مفهوم تحول عرفانی در اشعار عرفانی صدها شاعر دیده می‌شود که اغلب حافظ خود آن را به طور استقبال به کار برده است. صرف به چند مثالی از **دیوان شمس** اکتفا می‌کنیم که بالترتیب از غزل‌های شماره ۹۰۹، ۲۴۸۱، ۱۲۱۵، ۲۷۵۸، ۲۸۲۸ و ۳۰۷۱ گرفته شده‌اند:

ز کیمیا عجب آید که زر کند مس را

مسی نگر که به هر لحظه کیمیا سازد

ای قطب این هفت آسیا هم کان زر هم کیمیا

ای عیسی دوران بیا بر ما بخوان افسون خوش

رو تو به کیمیای جان مس وجود خرج کن

تا نشوی از او چو زر در غم نیم پولکی

گفتم که مکن نهان از این مس

ای کفو تو زر و کیمیا نی

مس هستتیت چو موسی نه ز کیمیاش زر شد

چه غم است اگر چو قارون به جوال زر نداری

چه باشد آن مس مسکین چو کیمیا آید

که او فنا نشود از مسی به وصف زری

می پردازیم به مثال دیگری از آقای سیاه سنگ:

حافظ:

گل در برو می بر کف و معشوق به کام است

سلطان جهانم به چنین روز غلام است

رحمن بابا:

چی د خنگه می دلبر، په لاس کی جام دی

نن اورنگ د زمانی زما غلام دی

در این شعر هر دو عارف خصلت رندی خود را بیان می‌کنند. تفاوت در این است که در شعر حافظ استعارهٔ تعمیم به کار رفته و از یک برداشت عمومی حکایت می‌کند؛ زیرا مطلب او از سلطان جهان کدام شخص خاص نیست، در حالی که رحمن بابا از استعاره نی، بل از صنعت شعری استخدام کار گرفته، چون رندی وی اشاره به اورنگ یعنی اورنگزیب پادشاه مغولی هند است که فرمانروای معاصر رحمن بابا بود و بارها به قلمرو جغرافیایی رحمن بابا تاخت و تاز کرده. بنا بر این رحمن بابا برخلاف حافظ یک واقعیت را بیان می‌کند نه یک خیال را.

حافظ:

ساقیا عشرت امروز به فردا مفرغ

یا ز دیوان قضا خط امانی به من آر

رحمن بابا:

ته چی دا رنگی اوږدی اوږدی وعدی کږی

کشکی راوږی ما ته خط د امانی

مخاطب حافظ ساقی است، ولی از رحمن بابا نیست، اما صرف نظر از آن یگانه وجه مشترک بین دو شعر کاربرد اصطلاح خط امانی است که خود در رابطه با تأمل به کار برده می‌شود. محض استعمال اصطلاحات عرفانی دلالت به استقبال نمی‌کند.

حافظ:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

رحمن بابا:

بی له عشقه چه می‌پری شه د پوزی

گنه نور له جملگی قیده آزاد یم

این دو شعر اصل پابندی به عشق عارفانه را بیان می کنند، ولی جز همین وجهه مشترک هیچ همگونی در میان آنها نیست. حافظ فاش می گوید و از گفته خود دلشاد است، او از دو جهان صحبت می کند، و صحبت او از بندگی عشق است، ولی رحمن بابا به هیچ یکی از این مفاهیم اشاره نمی کند جز یک اشاره عمومی به وابستگی به عشق.

حافظ:

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست

جز این خیال ندارم، خدا گواه من است

رحمن بابا:

هر زیارت لره چی خُمه، مراد ته پی

زه زایر د میخانی او حرم نه یم

تفاوت روشن بین این دو شعر در این است که در شعر رحمن بابا خداوند مخاطب قرار می گیرد، ولی در شعر حافظ خداوند به گواهی خواسته شده، بنا بر این اظهار عشق در آن به دیگری است. جز مطلب اظهار عشق و آن هم به دو محبوب متفاوت در بین این دو شعر هیچ شباهتی دیده نمی شود. حتی استعاره های آن هم متفاوت اند.

حافظ:

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را؟

رحمن بابا:

مخ دی بی خط و بی خاله هسی زیب کا

چی بی هیخ حاجت د خط و د خال نشته

باز هم یگانه وجه مشترک بین این دو شعر صرف کاربرد اصطلاح معمول خال و خط است که به هیچ صورت معیار همگونی مطلب دو شعر را نمی رساند، خاصتاً این که حافظ به فحوای عبارات «عشق ناتمام» و «جمال مستغنی» اشاره صریح به شاهد یا محبوب الهی می کند، در حالی که مخاطب رحمن بابا مشهود است نه شاهد.

حافظ:

بدم گفتی و خورسندم، عفاک الله نکو گفتی

جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخا را

رحمن بابا:

هغه شونډی چی خوری دی تر شکرو

د شکنخلو پی عار نه کړی عاشقان

با وجود کاربرد استعاره های مشترک مروج و معمول عرفانی تفاوت های عمده در مثال های بالا موجود است که حتی اطلاق اصطلاح استقبال بر آن ها هم ممکن موجبات رضایت هر شاعر را برآورده نسازد.

بخش دوم و سوم انتقادهای آقای سیاه سنگ بالترتیب «دزدیدن اندیشه یا plagiarism در پوشش تظاهر اندر تغافل و قاچاق تکنیک یا shadowing نامیده اند و مدعی اند که برخی از سرودهای {سروده های} بابا نشانه هایی از «رندی» هنر حافظ را در خود نهفته دارند.»

این ها نمونه های بارز از تحمیل معانی و مفاهیم بر عبارات و استعاره های شعری است. در بسیاری از این اشعار که قسماً از اشتباهات املاپی هم متضرر شده اند، به سختی می توان ربطی بین معانی و اندیشه های دو شاعر را یافت، مگر آن که تعاریف مقبول و معروف را در انحصار یکی و خارج از حیطه استعمال دیگری بدانیم. چون شمار این اشعار خیلی زیاد است صرف با ذکر چند نمونه آن اکتفا می کنیم:

حافظ:

به بوی زلف و رخت می روند و می آیند

صبا به غالیه سایی و گل به جلوه گری

رحمن بابا:

له هوسه د هر گل کره خندا شوه

چه پی ولید د ستا د حسن گلستان

برگردان:

از هوس در خانه هر گل خنده شگفت

همین که نگاهش به گلزار سیمای تو فتاد

در بیت اول «کره» هم به معنای خانه و منزل است (زما کره، ستا کره، د هر گل کره)، هم به معنای دقت (کره کتنه) به کار می رود، و هم در مورد خنده صریح که مفهوم قهقهه را می رساند (په کره کره خندا). ترجمه روان آن دو بیت می تواند چنین باشد: با دیدن گلستان حسنت هر گل در هوس خندیدن بشگفت.

شعر حافظ به دو حس بویایی و بینایی اشاره می کند و به رفت و آمد باد صبا و گل که بهترین نمونه لف و نشر و تشبیهات زیبایی در این شعر به کار برده. در حالی که رحمن بابا یک مطلب نسبتاً ساده را در استعاره معمولی به کار برده که صرف زیبایی گل و رخ یار را با هم تشبیه کرده. مگر برای بیان چنین یک تخیل نسبتاً ساده رحمن بابا در محیط خود هیچ مثالی را یافته نمی توانست که باید حتماً سراغ حافظ به شیراز می رفت؟ مگر همین مطلب در یکی از عام ترین لندی های پشتو زبانزد عام نیست؟ «په باغ کی مه گرځه دلبره/ گلاب شرمیری مخ په پانو پتوینه». توجیه این مثال آقای سیاه سنگ «لقمه را دور سرگشتاندن و به دهان بردن» را ماند.

حافظ:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود

رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

رحمن بابا:

سالکان چه د جهان تماشه کاندی

له جهانه بی مطلب جهان آرا دی

برگردان:

سالکان که تماشای این جهان ورزند

آماج شان ز جهان جهان آراست

حافظ از خود و درباره خود می گوید که بنا بر (تحول عارفانه) از روی رخ (زیبای) محبوب (الهی) جهان را چنین زیبا می بیند، در حالی که صحبت **رحمن بابا** درباره سالکان است و می گوید سالکان (راه طریقت) آنگاه که تماشای جهان را می کنند، مطلب شان ستایش زیبای های جهان نیست، بل (از طریق آن) آرایشگر زیبای های جهان را می ستایند.

در میان اشعار **حافظ** و **رحمن بابا** استعاره هایی به کار رفته که از یک چشمه عرفانی آب خورده اند و استعمال همگون آنها در اشعار همه عرفا به کثرت و وفرت دیده می شود که برخی از این ها در سیاق استقبال به کار رفته اند؛ مثلاً در این دو بیت:

حافظ:

فراق و وصل چه باشد، رضای دوست طلب

که حیف باشد از او غیر او تمنای

رحمن بابا:

رنخ راحت د عاشقانو واره ته بی

دا درواغ دی چه وصال دی یا هجران

همین آب خوردن از یک چشمهٔ عرفانی است که شعر بالای حافظ را در دریف استقبالیه ها از شاعر
دیگری قلمداد کرد که سروده اند:

عاشق زارم مرا با کفر و با ایمان چه کار

کشته یارم مرا با وصل و با هجران چه کار

ولی بیشتر تشبیهات برای بیان افکار معمولی با کاربرد معمولی صرف روی تصادف پهلوی هم می افتند
که نه دلالت به اقتباس می کنند و نه به دزدی، مثلاً:

حافظ:

مستی عشق نیست در سر تو

رو که تو مست آب انگوری

رحمن بابا:

د رحمان شراب له عشقه

نه انگور، نه له عنبه

برگردان:

باده رحمان از عشق

نه ز انگور، نه ز عنب

علت همهٔ مستی ها در وفرت (عشق ورزیدن) یا اثری از تعاملات کیمیاوی اند که شامل انگور مخدرات
و مسکرات می شود یا روحی اند که شامل ذکر و تسبیح و ساز آواز می شوند. پس بیان این واقعیت را
نمی توان در انحصار یک شاعر خاص قلمداد کرد.

آقای سیاه سنگ برای اثبات یک بیش فرض نادرست تعبیری را بالای اشعار **رحمن بابا** تحمیل کرده اند تا وجوه تشابه میان اشعار او را با اشعار **حافظ** بزرگتر جلوه دهند و توانسته باشد که **رحمن بابا** را به زعم خود به «دزدی» (ادبی) متهم کنند، ولی اشتباه بزرگتر او این است که او شعر عروضی شرقی را به ترازوی اصطلاحات تحقیقاتی (معمول غربی) وزن کرده اند.

در شعر عروضی به عاریت گرفتن استعاره ها طبق اصول علم بدیع از روش های تضمین، اقتفاء، استقبال، تقریظ و تقلید به وفرت دیده می شود که کاربرد آن هرگز انحصاری پنداشته نمی شود و هرگز دلالت به سرقت ادبی نمی کند؛ بل علامت محبت، دوستی، تمجید و تحسین بین شعرا پنداشته می شود.

بعضاً چنین استقبال در هم نوایی با شاعران طریقت تصوف اظهار می شد. استقبال زندان طریقت چشتیه که **رحمن بابا** بدان منسوب بود با افکار و نظریات دهها شاعر سرزمین گسترده هند که به زبان های فارسی دری، هنداوی و اردو شعر می سرودند نمونه روشنی از این تعامل است؛ چنان که همین شیوه رندی **رحمن بابا** را شعرای بعد از او چون **اسدالله** غالب تقلید و استقبال کرده اند:

رحمن بابا:

چی کمند پی نه جلب لری نه واگی

خود به پریوزی عاقبت شهسوار د عمر

میرزا غالب:

رو میں ہے رخس عمر کہاں دیکھئے تھے

نی حاتھ باگ پر ہے نہ پا ہے رکاب میں

چنین رابطه هم نوایی بین **ملک الشعرا قاری عبدالله** و **صائب تبریزی** و همچنان میان **قاری و کلیم همدانی** هم موجود است:

صائب:

ای رخت شسته تر از دامن مهتاب بهار

چشم مخمور تو گیرنده‌تر از خواب بهار

قاری:

ای پر از گل ز رخت دامن مهتاب بهار

صرف زیبایی تو رنگ گل و آب بهار

کلیم:

دل یوسف نژادان یوسف چاه زرخندان

گریبان چاک می‌روید گل از شوق گریبان

چنان خواهم به مستی کام از لعل لب‌ت گیرم

که گردی از نمک باقی نماند در نمکدانت

قاری:

مذاق تالخ ما شیرین نشد از شکرستان

که بخت تیره روزان شور‌گرید از نمکدانت

کلامت یافت فیضی از کلیم خوشنوا قاری

ید بیضا نماید در غزل طبع سخندان

کلیم:

نخل امید ز بار افتاده است

با غم از چشم بهار افتاده است

همه آه کلیم از پی دوست

گرد دنبال سوار افتاده است

قاری:

در پی دامن یار افتاده است

دست من گرچه ز کار افتاده است

کرده قاری هوس طرز کلیم

«گرد دنبال سوار افتاده است»

ایجاد صنعت شعری استقبال یا سرودن شعر مقفا در میان اشعاری که به دو زبان مختلف سروده می‌شوند کار دشوار است؛ زیرا تفاوت ترکیب کلمات از نگاه ساختار حروف علت (آوایی) یا vocalic با حروف صحیح یا صامت consonantal مشکل ایجاد می‌کند.

این تفاوت خاصاً بین ترکیبات آوایی زبان پشتو و فارسی دری موجود است که در زبان دری خوشه‌های صامت یا consonantal cluster در آغاز کلمه نمی‌آیند و هرگز از دو صامت پی‌هم تجاوز نمی‌کند، در حالی که در زبان پشتو بدون محدودیت می‌توان کلمات را با سه صامت پی‌هم به کار برد. این مشخصه صوتی بین دو زبان همگونی و انطباق کامل بحرهای هجایی و عروضی را مشکل می‌سازد. ناگزیریم که همگونی اندیشه‌های عرفانی در اشعار زبان‌های مختلف را استقبال در معنی بپنداریم و بپذیریم.

آقای سیاه‌سنگ از همین **خلای تفاوت زبان‌ها** استفاده کرده غزلیات رحمن بابا را طوری به دری ترجمه یا به قول خودش «برگردانده» اند تا بیشترین شباهت استعاره‌ها در آن‌ها نمایان شود و او توانسته باشد که از راه تحمیل همگونی‌ها بر تعابیر غزلیات رحمن بابا در کج قلمی پیش فرض نادرست خود را به اثبات برسانند. ایشان در واقع خواسته‌اند سر را به اندازه کلاه عیار کنند، نه برعکس.

بنا بر این اگر همین اشعار رحمن بابا همانند اشعار سعدی، خواجه، اوحدی، ساوجی، خوسفی و . . . به زبان فارسی دری سروده می‌شدند بدون شک آن‌ها را استقبالیه قلمداد می‌کردند که چنین هم است. پس گناه رحمن بابا این است که غزلیات استقبالیه خود را به زبان پشتو نوشته‌اند ورنه هرگز به دزدی محکوم پنداشته نمی‌شد.

در نهایت امر این سنگ سیاه تعصب خود آقای سیاه سنگ بالای استدلال بی پایه خودش می افتد. عجب این که مطلب همان شعر رحمن بابا را که آقای سیاه سنگ کوشیده توسط آن رحمن بابا را به «نداشتن» خصلت صداقت به دروغ گویی محکوم کند در حق خود آقای سیاه سنگ صدق می کند. او رحمن بابا را در کنایه تمسخر کرده «ستر» یعنی بزرگ خوانده می نویسند: «رحمان بابای بزرگ می فرماید: اگر گناه خودت مانند کوه بزرگ باشد/ با نیرنگ نیرنگ، کوه را بال مگس کنی/ گر کسی ترازوی انصاف به دستت دهد/ خر چموش خود و اسپ دیگری را یکسان سازی.

مگر می توان این را یک تصادف دانست که رحمن بابا جواب نقد آقای سیاه سنگ را در فقره آغازین نوشته اش به او ارایه می کنند. همان آغاز را در انجام حسن ختام با هم می خوانیم:

که دی خپله گناه غټه لکه غر وی

په حيله حيله به غر د مچ وزر کړې

که څوک تله د انصاف په لاس کې درکړی

خپل ټټو او د بل آس به برابر کړې

آیا می توان عارف طریقت چشتیه و صوفی با شیوه زندگی را به نداشتن جرات اخلاقی متهم کرد؟ آن که در برابر فرمانروایان عصر خود بی باکانه بی پروا بود و برخلاف **حافظ** هرگز در مدح کسی مدحیه نسرود، آن که در برابر مال و منال دنیایی بی اعتنا بود، آن که به اولین صفت خداوند رحمن نام مانده شده بود و نامش را همیشه به همان املائی قرآنی می نوشت، آنکه دلش همواره از عشق محبوب الهی مالمال و لریز بود. بلی، مردی با چنین اوصاف می تواند به وضاحت و صراحت تام جواب سیاه کاری های آقای سیاه سنگ را از زیر خاک تحویل او دهد:

چی د څنگه می دلبر، په لاس کی جام دی

نن اورنگ د زمانی زما غلام دی